

## صفحاتی از تاریخ معاصر افغانستان

قسمت هشتم

نوشته

سردار محمدرحیم ضیایی

### یادداشت :

این نوشته در سال ۲۰۰۸ م نیز در پورتال محترم افغان جرمن آنلاين به نشر سپرده شده بود که مورد پذیرایی گرم و نیک خوانندگان عزیز قرار گرفت. اینک بعد از اصلاحات مجدد و اضافات ضروری، آنرا دوباره بصورت بخش های جداگانه به نشر می سپارم و کتاب مکمل آن تحت همین عنوان در اواخر ماه آگست سال جاری توسط انتشارات بامیان در شهر لیموز فرانسه به زیور طبع آراسته میگردد.

### بخش چهارم

#### حبیب الله بچه سقا<sup>۱</sup> :

حبیب الله بچه سقا در حقیقت و در اصل دزد نبود ولی چند بار او را به اتهام دزدی زندانی کردند. سرانجام او به خشم آمد و دسته ای را ایجاد کرد و به حملات شجاعانه ای که بی کيفر ماند؛ دست یازید حتی عساکر حکومتی را خلع سلاح نمود.

بچه سقا با مردم فبایل جنوبی رفت و آمد داشت و همچنان گاهگاهی به پیشاور و به هند برتانوی می رفت. چون نام او با عملیاتی که داشت آنقدر مشهور شد که از سرحدات افغانستان فراتر رفت و در یکی از همین سفر هایش بود که انگلیس ها با او تماس گرفتند و رابطه برقرار کردند و او را طرفدار خود ساختند و به این توافق رسیدند که او باید در افغانستان نا آرمی ایجاد کند و این برای آن بود که زمینه به قدرت رسیدن محمد نادر خان فراهم گردد که این خود یک پلان دیرینه انگلیس ها بود.

در اوج شورش شنوار حبیب الله بچه سقا علیه کابل به حملات خود آغاز نمود ولی در وقت (جنگ خیر خانه) که در زیر کوتل نزدیک قریه ده کپیک واقع شد؛ مرمی یی در شانه اش اصابت و او را زخمی ساخت که این حادثه عملیات جنگی وی را موقتاً متوقف ساخت و بعد تر افساء گردید که بچه سقا زخمی را انگلیس ها از میدان جنگ برداشته و به سفارت خود بردند و در کلینک سفارت او را تداوی کردند.

بچه سقا بعد از صحت یابی از انگلیس ها پول و سلاح دریافت کرد و با نیروی جدیدش مجدداً به عملیات جنگی علیه امان الله خان آغاز نمود. در این وقت وزیر حربیه افغانستان عبدالعزیز خان بود. او سلاح و مهمات دولتی را می فروخت و این سلاح و مهمات به دست مخالفین می افتاد.

در این روزگار دشوار وطن به تاریخ ۱۵ جنوری ۱۹۲۹ اعلیحضرت امان الله خان اعلان نمود که از تاج و تخت به نفع سردار عنایت الله خان صرف نظر میکند؛ و نمی خواهد در کشورش خونریزی صورت گیرد؛ بعد از این اعلامیه سلطنتی امان الله خان با خانواده اش که قبلاً به قندهار رفته بودند یکجا شد. قندهاریکه از قدیم مرکز اقوام پشتون افغانستان بود؛ وی تلاش نمود تا پشتون ها را که هم تبار وی بودند باهم متحد سازد و بر علیه یک تاجک متمرد و شورشی بسیج نماید تا به باری ایشان کابل را از خطر سقوط نجات بدهد.

برادر سردار عنایت الله خان صرف دو روز بر تخت سلطنت کابل نشست و فقط توانست هیأتی را نزد بچه سقا بفرستد و از او تقاضای بیعت به خود را بکند و راه تسلیم شدن او را مهیا سازد که اعضای مهم این هیأت عبارت بودند از

<sup>۱</sup> نمیدانم چرا اکثر نویسندگان حبیب الله کلکانی را (بچه سقا) می نویسند. آیا بچه سقا، بچه موجی، بچه دلاک و بچه نداف بودن یک شرم است و جایز نیست بچه های چنین پیشه وران شریف جامعه به مقام های عالی ملکی و عسکری برسند. قرار معلوم استاد برهان الدین ربانی فرزند یک دلاک شریف بدخشان است آیا لازم است او را (بچه دلاک) خطاب کنیم. من در بلند ترین مقام های دولتی در زمان زعامت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، وزراء و صدراعظمی را می شناسم که بچه های موجی، زرگر، دهقان و دکاندار بوده اند ولی با تحصیلات عالی و زحمت کثی به بلندترین مقام های دولتی رسیده اند که باید به ایشان افتخار کرد و به چنان زعامتی هم بالید و افتخار کرد که اولاد های همه اقشار اجتماع چنان رسیدن به بلندترین رتبه هارا به اثر لیاقت و زحمت خود داشتند و کسی مانع رسیدن شان نمی شد.

محمد عثمان خان رئیس شورا و محمد صادق خان مجددی معروف به (حضرت شوربازار) که دومی تازه از زندان ارگ آزاد شده بود.

حبیب الله بچه سقا هیأت را در قلعه مراد بیگ روستاییکه تقریباً ۲۵ کیلومتر از کابل فاصله دارد پذیرفت و حضرت شوربازار در این بازدید به حبیب الله بچه سقا پیشنهاد نمود که عنایت الله خان را نه بلکه محمد عثمان خان را که در زمان سلطنت امان الله خان رئیس شورا و از خانواده سلطان محمد خان (طلایی) بود؛ به امارت افغانستان قبول کند در هنگام مذاکره؛ شیرجان خان یکی از همکاران نزدیک بچه سقا نزدش آمد و با سرگوشی او را جهت یک صحبت شخصی به اتاق همجوار دعوت کرد و برایش گفت که اگر نمی خواهد به سردار عنایت الله خان بیعت کند، چرا باید این گرگ پیرمحمد عثمان خان؛ امیر شود؟ در این صورت بهتر است خود شما بر تخت سلطنت افغانستان بنشیند. از این جمله معلوم میشود که گویا تا این لحظه در اندیشه بچه سقا خطور نمی کرد که ادعای تاج و تخت را داشته باشد. بعد از این گفت و گو ها بچه سقا نزد هیأت آمد و اعلام داشت که نه عنایت الله خان و نه محمد عثمان خان را به حیث شاه افغانستان می پذیرد!! و به عنایت الله خان فقط دو روز وقت میدهد که ارگ و کابل را تخلیه کند که با چنین پاسخی هیأت ارسالی به کابل برگشت.

سردار عنایت الله خان با خانواده و خزانه دولتی توسط طیاره ایکه انگلیس ها در اختیارش گذاشتند بطرف هندوستان پرواز و از آنجا به قندهار آمد، با امان الله خان یکجا شد و هردو مشترکاً برای جنگ با حبیب الله بچه سقا که اکنون کابل را در اختیار داشت؛ از قندهار بجانب قلات حرکت و با عساکر و مهمات خویش تا شهر مقرر رسیدند. ناگفته نماند که در میان عساکر بچه سقا، بی نظمی دائمی حکمفرما بود، و طرفداران امان الله خان در کابل فعالانه عمل می کردند.

## حکومت حبیب الله بچه سقا و آغاز مقاومت و عملیات مسلحانه علیه او :

سپهسالار محمد نادرخان عملیات جنگی خود را علیه بچه سقا در میان مردم قبایل جنوبی آغاز نمود در حالیکه در شمال نایب سالار غلام نبی خان چرخي و در هرات شجاع الدوله خان غوربندی علیه بچه سقا به مبارزه برخاسته بودند؛ عساکر امان الله خان از قندهار به غزنی رسید و قوای سفوی مورد تهدید قرار گرفت که این فعالیت های موفقانه؛ انگلیس ها را در تشویش انداخته بود.

نورالمشایخ؛ کهنسال ترین عضو خانواده حضرت شوربازار (مجددی ها) که در سالهای اخیر زعامت امان الله خان به هندوستان گریخته بود؛ از موفقیت دوباره امان الله خان نگران بود ازینرو محمد نادر خان را بیشتر همراهی می کرد. بنام قبیلۀ "سلیمان خیل" را که در بین آنها حضرات نفوذ فراوان داشتند به شورش علیه امان الله خان برانگیخت که با این شورش مردم سلیمان خیل؛ امان الله خان متوجه شد که دشمن عمده او صرف بچه سقا نبوده و دشمن گنده تری نیز در کمین است.

امان الله خان چون از موفقیت های نایب سالار غلام نبی خان و شجاع الدوله خان اطلاع نداشت، دوباره به قندهار عقب نشینی نمود و به سرعت تمام هست و بود خود را جمع کرده و با عنایت الله خان از طریق چمن به هندوستان رفت و بعد از رسیدن به بمبئی؛ امان الله خان توسط کشتی به عزم اروپا و عنایت الله خان با خانواده اش به تهران رفت.

اعلیحضرت امان الله خان از عرشه کشتی؛ تلگرامی به عنوان کمال اتاترک رئیس جمهور ترکیه فرستاد چه میخواست در آن کشور پناه ببرد ولی متأسفانه با وجود داشتن مناسبات نیک قبلی؛ جوابی از عطاترک دریافت نکرد و پس از آن تلگرامی عنوانی اعلیحضرت ویکتور ایمانویل پادشاه ایتالیا مخابره نمود که نامبرده فوراً موافقت نمود که اعلیحضرت امان الله خان پادشاه افغانستان را به کشور خود می پذیرد. همان بود که اعلیحضرت امان الله خان عازم روم پایتخت کشور ایتالیا گردید و در آنجا اقامت گزید.

سردار عنایت الله خان با خانواده اش ساکن تهران شد و در سال ۱۳۳۴م در اثر سکتۀ قلبی وفات یافت و در همانجا به طور امانت به خاک سپرده شد و در سال ۱۹۶۳م خاک او را به افغانستان بردند و در جوار مزار پدرش امیر حبیب الله خان سراج المله و الدین در جلال آباد افغانستان دفن نمودند.

علت اساسی عقب نشینی امان الله خان در قندهار همانا شورش قبایل سلیمان خیل، اندر و تره کی بود که این شورش عمدتاً علیه شخص امان الله خان برپا شده بود.

در زمان شورش قبایل شنوار؛ سردار علی احمد خان لویناب والی کابل از طرف امان الله خان به منظور فرونشاندن شورش مامور شده بود ولی او در جلال آباد خود را امیر افغانستان اعلان کرد و چون کسی برایش بیعت ننمود؛ عازم هندوستان شد و بعد از مهاجرت امان الله خان به هند؛ دوباره به قندهار آمد و خود را مجدداً امیر افغانستان اعلان کرد و به همراهی مولوی عبدالواسع آخندزاده<sup>۲</sup> که حمایتش میکرد توسط قوای سقوی دستگیر و به کابل انتقال داده شدند. بعد از چند روز هر دو به توبه پرانده شدند.

همزمان با دستگیری سردار علی احمد خان لویناب و مولوی عبدالواسع آخندزاده قندهاری چند توطئه دیگر علیه حبیب الله بچه سقاء و رژیم او اتفاق افتاد که همه کشف، خنثی و عاملین آن اعدام شدند. به این شرح: بعد از به قدرت رسیدن حبیب الله بچه سقاء در کابل توطئه ای<sup>۳</sup> در برابر او سازمان داده شد که عاملین اصلی آن؛ برادران امان الله خان بودند که هر یک سردار حیات الله خان (عزالدوله) و عبدالمجید خان<sup>۴</sup> که در مکتب نظامی فرانسه تحصیل نموده بودند ترتیب شده بود.

این توطئه هر دو برادر که از طرف اشخاصی چون سردار محمد عثمان خان و حبیب الله خان ابوی سابق معاون وزیر حریبه افغانستان (از خانواده ابو احمد خان سردار جنگی زمان امیر عبدالرحمن خان) حمایت می شد؛ کشف گردید و تمام اعضای آن اعدام گردیدند. به تعقیب آن توطئه دیگری کشف گردید که از طرف جوانان کابل ترتیب داده شده بود که آنها تلاش داشتند؛ علیه بچه سقاء سوء قصدی را اجرا کنند. البته در این توطئه (قاری دوست محمد خان) پدر ضیا قاریزاده نیز عضویت داشت. و همین قاری قرآن بود که راپور این توطئه را به بچه سقاء رسانیده و همه اعضای این گروه را که تعداد آنها به نه یا ده نفر می رسید، به کشتن داد.<sup>۵</sup>

وقتی این گروه را به دربار آوردند؛ حبیب الله کلکانی به آنها گفت: به جای او هر پادشاه دیگری می بود آنها را چنانوار (تیرباران) میکرد. قاری دوست محمد خان در مجلس دربار حاضر بود و انتظار نوازش بچه سقاء و جایزه را داشت، ولی بچه سقاء با وصف آنکه قاری خبر توطئه آنها را به او رسانیده بود؛ امر کرد که اول تر از همه خود قاری دوست محمد را به حیث عضو این گروه اعدام کنند. مقربان و نزدیکان بچه سقاء پشتیبانی و حمایت خود را از قاری دوست محمد خان ابراز نمودند تا او از کشته شدن نجات یابد ولی بچه سقا اظهار داشت که او یک خائن است و اول باید خائن را که به رفقای خود خیانت کرده؛ چنانوار نمایند و قاری فوراً اعدام شد و سپس همه اعضای گروه جوانان کابل یکی بعد دیگر اعدام گردیدند.

انگلیس ها به بچه سقاء اعتراض کردند که چرا طبق موافقه قبلی عمل نکرده است و نه تنها تاج و تخت را به نادر خان نداد بلکه علیه او به عملیات جنگی پرداخت؟ بچه سقاء با صراحتی که داشت پاسخ داد: " موافقت زمان دیگری

<sup>۲</sup> مولوی عبدالواسع آخندزاده یک تن از بنیانگذاران نهضت مشروطه خواهان افغانستان در آغاز قرن ۱۳ هجری است. او در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان سراج المله و الدین به جرم مشروطه خواهی در محبس شیرپور کابل زندانی بود که بعد از جلوس امان الله خان به تخت سلطنت کابل به نسبت شناخت و احترامیکه به پدر شان مولوی عبدالرؤف رئیس مدرسه شاهی امیر حبیب الله خان سراج المله داشت او را از حبس رها نمود. مولوی عبدالواسع مذکور در عهد سلطنت امان الله خان در قسمت تهیه و ترتیب قوانین و نظامنامه ها نقش مهمی را بازی نموده است، وی در زمان حکومت سقوی به جرم همکاری با رژیم امانی اعدام گردید. روحش شاد و یادش گرامی باد.

<sup>۳</sup> چند بار در نوشته سردار محمد رحیم ضیایی متوجه شده ام که مبارزه برای آزادی را توطئه می خواند که به نظر من اقدام سردار حیات الله خان و عبدالمجید خان و همراهان شان برای براندازی حکومت سقوی؛ یک مبارزه ملی و وطنی بود نه یک توطئه، آنچنانکه سردار میگوید؛ امید وارم دلیل آن مربوط به مناسبات خانوادگی شان باشد نه چیز دیگری. در زمان نظام کمونیستی خلق و پرچم هم در افغانستان هر مقاومتی و مبارزه را توطئه ارتجاع سیاه می خوانند که امیدوارم چنین نباشد چه من از شخصیت سردار بعید می بینم که مبارزین راه آرادی را مثل کمونیست های افغان (پرچمی ها و خلقی های هرزه) باند ها و اشار و توطئه گر خطاب کند.

<sup>۴</sup> سردار حیات الله خان برادر اعلیحضرت امان الله خان، شوهر شاه بو بو جان و پدر محبوب الله سراج رئیس سابق گرخندوی افغانستان بوده و عبدالمجید خان شوهر سارا جان و پدر محمد ابراهیم مجید است.

<sup>۵</sup> به عقیده من رژیم تازه بوجود آمده و شکنند سقوی ها آنقدر بی تجربه بودند و از رموز اداره و امنیت و استخبارات بی خبر که ناممکن بود این توطئه از طرف استخبارات آنها که حتماً وجود هم نداشته است یا کدام سرویس امنیتی دیگر شان کشف شده باشد. حتماً سردار عزیز من نمی خواهد بگوید که در زمان قدرت حبیب الله کلکانی یک تعداد زیاد سرداران همین خانواده برای بقای خود و جان و مال و اولاد خود به دور او جمع شده بودند و در تنور داغ او نان می زدند و راپور نزدیکان و وابستگان خود را خود به او می دادند. قصه ای بیاد آمد که از پدران شنیده بودم. یکی از این سردارانیکه به دربار امیر حبیب الله خان نزدیک بود سردار محمد کبیر جان برادر کوچک اعلیحضرت امان الله خان بود که روزی در کنار حبیب الله کلکانی سوار موتر بوده و عازم دارالامان بودند. در مسیر راه سردار کبیر جان به حبیب الله کلکانی میگوید: " امیر صاحب چقدر بجا خواهد بود که نام دارالامان را دارالاحیب بگذارد. " حبیب الله خان جواب میدهد که: " ابتدا نه هرگاه خودم چنین قصری باعضمتی ساختم نام آنرا دارالاحیب میگذارم. این قصر را امان الله ساخته است و همیشه به نامش خواهد بود. "

<sup>۱</sup> دوست محمد خان همانطوریکه سردار محمد رحیم ضیایی معرفی نموده پدر مرحوم ضیاء قاریزاده و خسر محمد ظاهر عزیز سفیر نازدانه عبدالله عبدالله و داکتر سپنتا در یونسکوی پاریس می باشد.

صورت گرفته بود. اکنون اوضاع و احوال تغییر کرده است، اذا شخص خودش امیر افغانستان است و نمی خواهد نه با انگلیس ها و نه با نادر خان از تبار خائنان کدام ارتباطی داشته باشد.<sup>۷</sup>

### اعضای حکومت بچه سقا عبارت بودند از :

- سید حسین وزیر حربیه
- عبدالقادر وزیر داخله
- عطاء الحق وزیر خارجه<sup>۸</sup>
- شیر جان خان وزیر دربار (۱۱۰)
- ملک محسن والی کابل
- سید جعفر خان رئیس دفتر سلطنتی

شیر جان خان در زمان سلطنت امیر حبیب الله خان سراج المله از مقربان سردار عنایت الله خان معین السلطنه بود و حاجی جان محمد صاحبزاده پدر شیرجان نیز با سردار عنایت الله خان روابط نزدیک داشت. در زمان سلطنت امان الله خان علاقه دار مقرر گردید ولی هیچگونه تلاشی به خرج نداد که در مقامات بالایی دولتی برسد، خیلی خوب می فهمید که اصلاحات امان الله خان چقدر بی بنیاد است از همین رو و به همین مناسبت ارتباطش با امان الله خان تا حدی بدبینانه بود زیرا شیرجان مذکور عقیده داشت که امان الله خان شخص عاقل و دور اندیش نیست و این احساس دوطرفه بود زیرا امان الله خان نیز شیرجان را دوست نداشت خاصاً که او از طرفداران سردار عنایت الله خان بود. در آغاز شیر جان امید وار بود که سردار عنایت الله خان به قدرت خواهد رسید ولی بعداً به جانبداری حبیب الله کلکانی بچه سقا برخاسته و به او پیوست و نزد او از اعتبار زیادی هم برخوردار گردید زیرا شیرجان مانند اشخاص دیگر آرزومند بود که در افغانستان نظام جمهوری به میان آید و اینرا هم میدانست که برای برقراری نظام جمهوری؛ هنوز بسیار وقت است.

می گفتند که باری حبیب الله بچه سقا به شیرجان گفت : " بیا که در وطن جمهوری بسازیم، ببینیم نتیجه اش چه می شود ؟ " شیر جان به این توضیح پاسخ داد : " برای ایجاد نظام جمهوری در افغانستان زمان لازم است و باید بسیار کارهای مقدماتی انجام گیرد و آمادگی گرفته شود."

**به طور کلی بچه سقا هم در زندگی و هم در نظریات خود بسیار دموکرات بود که به غارتگری و تجاوز اجازه نمی داد.**

دو برادر دیگر شیرجان نیز زندگی خود را با بچه سقا گره زده بودند. دگروال محمد افضل خان<sup>(۸)</sup> که یک افسر شجاع بود؛ با محمد نادر خان جنگید و حتی هنگامیکه در پا زخم برداشت عقب نشینی نکرد و به جنگ ادامه داد ولی سرانجام دستگیر و اعدام گردید و عطاءالحق خان که در زمان دولت بچه سقا وزیر امور خارجه او بود پدر عبدالحق واله نویسنده و شاعر معاصر افغانستان میباشد.<sup>۹</sup>

سید جعفر خان رئیس دفتر سلطنتی بچه سقا که در زمان سلطنت امان الله خان به حیث معاون مالی اداره امور برق افغانستان کار می کرد و بنا بر خویشاوندی که با سید حسین داشت به این مقام مقرر شده بود.

قابل یادآوری است که سید جعفر خان خدمات فراوانی انجام و زندگی تعداد زیادی از طرفداران و نزدیکان امان الله خان را از مرگ نجات داده است. او در حالیکه در نفس قدرت سفوی قرار داشت؛ با قوای مقاومت تحت رهبری محمد نادرخان در تماس بود و تعدادی را تشویق نمود تا نزد محمد نادر خان بروند. همچنان این همان شخصی است که به بچه سقا مشوره داد تا سردار احمد شاه خان را که در کابل بود؛ به فرانسه نزد محمد نادر خان بفرستد تا او را تشویق و به افغانستان برگرداند که سردار احمد شاه خان با دوهزار پوند سترلینگ به فرانسه رفت و به کابل برگشت.

<sup>۷</sup> برای اظهار این سخنان ریکی حبیب الله کلکانی هیچگونه ریفرنسی و یا شاهد عینی ذکر نشده و من اینرا سخنان خود سردار محمد رحیم ضیایی میدانم چون از خصومت درونی و خشونت او در باره محمد نادر خان پوره واقف استم زیرا خودش در جایی از این خاطرات خود می نویسد : " ... به طور کلی بچه سقا هم در زندگی و هم در نظریات خود بسیار دموکرات بود که به غارتگری و تجاوز اجازه نمی داد. " پس چگونه انسانیکه با چنین صفات باشد چگونه میتواند در باره کسی چنان سخنان ریکی بکار برد.

<sup>۸</sup> دگروال محمد افضل خان پدر استاد فاضل خان و خانواده (فاضل) های موجود میباشد. استاد فاضل خان در دوران سلطنت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به کرسی معینی وزارت معارف مقرر شده بود و در دوران حکمرانی برهان الدین ربانی کرسی وزارت معارف را بر عهده داشت. عطاء الحق خان پدر عبدالحق واله ، نورالحق واله و ضیاء الحق واله و خانواده واله می باشد.

<sup>۹</sup> شیر جان خان فرزند حاجی جان محمد صاحبزاده یکی از خردمند ترین رجال سیاسی آن زمان بشمار میرود.

سید جعفر خان همچنان به وزیر حربیه سابق (عبدالعزیز خان) به الله نوازخان و سید عبدالله خان شاجی کمک کرد تا مخفیانه از کابل خارج شوند و به سپهسالار محمد نادر خان پیوندند که در اخیر از این تهمتیکه به محمد نادر خان نموده بود؛ به تلخی احساس پشیمانی داشت.

بالاخره راز سید جعفر خان فاش شد و شیرجان و دیگر نزدیکان بچه سقاء او را از فعالیت های سید جعفر آگاه ساختند. بچه سقاء سخت بر او برآفت و با خشونت او را به اعدام محکوم نمود که به کمک و همکاری سید حسین والی کابل که از نزدیکان بچه سقاء بود از مجازات اعدام نجات یافته و در منزلش محبوس گردید هنگامیکه سپهسالار محمد نادر خان به قدرت رسید؛ سید جعفر خان به حیث معاون ریاست ماشینخانه کابل و سید عبدالله خان شاجی بحیث رئیس آن ماشینخانه مقرر شدند و سید جعفر خان دو سال بعد از کشته شدن محمد نادر خان دوباره زندانی و بعداً به قندهار تبعید شد.

زمانیکه حبیب الله کلکانی بچه سقاء در کابل به تخت سلطنت نشست بسیاری از مردم می فهمیدند که این شخص یک چهره تصادفی در تاریخ کشور است و به کمک انگلیس ها موقتاً به قدرت رسیده و به زودی تعویض می شود. از این رو در داخل وطن و در میان رجال افغانی در خارج مراکز مختلف اوپوزیسیون و مبارزه علیه گروه سقوی ها و علیه شخص بچه سقاء به وجود آمده بود.

با تذکار فهرست نام اشخاصی که علیه بچه سقاء برخاسته بودند کافیسست توسعه جنبش مخالفت آشکار گردد که اشخاص آتی به حمایت و جانبداری امان الله خان در مناطق ذیل به پا برخاسته بودند.

■	عبدالغفور خان فرزند عبدالرسول خان اسحاق زی	در منطقه مزار شریف
■	شهزاده خان افریدی و برادرش عجب خان سرپل	در منطقه
■	نائب قربان خان	در دره صوف
■	ایشان اعظم خواجه فرزند نذیرقل خان کاروان باشی	در منطقه میمنه
■	میرزا محمد خان بارکزائی	در منطقه قندز
■	محمد گل خان شمولزائی	در منطقه جوزجان
■	ویزه خان اچکزائی	در مناطق میمنه

اینها همه نخست در مناطق سرحدی قبایل در ناحیه عزیز آباد بر علیه انگلیس ها فعالیت داشتند ولی بعدتر بنا بر تقاضای انگلیس ها از آنجا خارج ساخته شدند و فعالیت خود را مجدداً در مناطق فوق ادامه دادند. و همین مبارزات آنها بود که در سرنوشت تاج و تخت بچه سقاء تعیین کننده بود.

مبارزات جدی از چندین جا بر علیه رژیم سقوی آغاز گردید: سپهسالار محمد نادر خان با برادرش شاه ولی خان که در مناطق جنوبی افغانستان بطور کل و در میان قبایل نفوذ فراوان داشتند؛ بدانسوب رفتند.

نائب سالار غلام نبي خان چرخي (سفير افغانستان در ماسکو) به مناطق ترکستان افغانی رفت و برادرش غلام جیلانی خان چرخي (سفير افغانستان در انقره) به همراهی شجاع الدوله خان غوربندی (سفير افغانستان در لندن) رهسپار هرات شده و از آنجا به عزم پیوستن به امان الله خان بسوی قندهار رفتند.

نائب سالار غلام نبي خان چرخي در این وقت از طریق هرات عازم ماسکو شد و راجع به جلب مساعدت شوروی ها؛ با آنها داخل مذاکره گردیده به آنها توضیح نمود که اعلیحضرت امان الله خان شخص مترقی است و محافل مذهبی کشور او را به انتشار اندیشه های کمونیستی و بی دینی متهم می سازند.

در سال ۱۹۲۹م که نگارنده در تاشکند بودم، شجاع الدوله خان غوربندی هم به آنجا آمده بود و هر دو باهم دیدیم و ساعتی به صحبت در اطراف حالات بحرانی وطن؛ درد دل کردیم و او بمن گفت: " من از لندن به نادر خان در پاریس تلفون کردم و به او گفتم که من از اعلامیه مطبوعاتی شما به ارتباط تصرف تاج و تخت توسط بچه سقاء اطلاع یافته ام و قرار بود باهم در پاریس دیدار کنیم و یکجا رهسپار افغانستان گردیم."

در این اعلامیه آمده بود که سپهسالار محمد نادر خان تصمیم دارد تا وقتیکه تاج و تخت افغانستان را دوباره به امان الله خان برنگرداند؛ در اروپا آرام نخواهد نشست.<sup>۱۰</sup>

<sup>۱۰</sup> در اینجا به یک حقیقت مهم متوجه میشویم که سردار محمد رحیم ضیایی با تمام سرسپردگی و عشقی که به اعلیحضرت امان الله خان داشت و در پیاده کردن حقوق زنان افغان در کنار وی ایستاده بود، اما با همه پروگرام های اصلاحی وی موافق نبوده که در اینجا ناخود آگاه می نویسد:

" شیر جان خان در زمان حبیب الله خان سراج الملة از مقربان سردار عنایت الله خان بود و پدر او نیز با عنایت الله خان روابط نزدیک داشت که در زمان امان الله خان علاقه دار مقرر گردید ولی هیچگونه تلاشی به خرج نداد که در مقامات بالای دولتی برسد چون خیلی خوب می

بعداً معلوم شد که محمد نادر خان منتظر شجاع الدوله ننشسته و قبل از آمدن او به پاریس؛ جانب بمبئی حرکت کرده است.<sup>۱۱</sup>

شجاع الدوله خان عزیمت محمد نادر خان را به طرف هندوستان با همه پی آمد های احتمالی آن؛ به نایب سالار غلام نبی خان چرخي خبر داد و خودش از طریق ماسکو، تاشکند و کوشک عازم هرات شد.<sup>۱۲</sup> غلام نبی خان که در تاشکند با شجاع الدوله همراه بود به مزار شریف رفت و چنانچه قبلاً عرض شد نایب سالار مذکور در سفر خود به ماسکو و ملاقات با شوروي ها؛ مساعدت نظامي شوروي را جلب نمود و قطعات عساکر شوروي به قومانداني (ولادمیر پریماکوف) تحت نام مستعار (رحیم بیگ) غلام نبی خان را برای حمله به افغانستان همراهی کردند و از جانب دیگر تعداد زیاد افغان های مقیم تاشکند که اکثراً از تبار برادران هزاره ما بودند و به مقصد کسب و کار به روسیه آمده بودند حتی در جنگ عمومی دوم جهانی به نفع شوروي با جرمني ها جنگیده بودند؛ غلام نبی خان را همراهی میکردند؛ همچنان تعداد زیادی از صاحب منصبان افغانی ایکه در روسیه و ترکیه تحصیل کرده بودند؛ شامل نیروهای نایب سالار غلام نبی خان شده بودند که بالاخره قوای غلام نبی خان مزار شریف را تصرف و اوضاع به نفع خود تغییر داد.<sup>۱۳</sup> در آن زمان افواها گوناگونی در باره غلام نبی خان شایع شده بود که برخی می گفتند: او به جانبداری از امان الله خان می جنگد و تعدادی به این باور بودند که خودش می خواهد تاج و تخت افغانستان را به دست آورد.

هنگامیکه من نگارنده این سطور در قراول بازار تاشکند با غلام نبی خان قبل از آنکه به ماسکو برود؛ صحبتی داشتم که او ناکامی خود را چنین توضیح نمود: مردم افغانستان دیگر نمی خواهند دنبال امان الله خان بروند و از من (غلام نبی خان) با سرور و شادمانی حمایت میکردند ولی من چنین خیانتی را نسبت به امان الله خان مرتکب نخواهم شد.

## ادامه حکومت حبیب الله بچه سقاء - آغاز مقاومت و عملیات مسلحانه علیه او :

هنگامیکه امان الله خان افغانستان را ترک و به هندوستان رفت؛ در انگلستان حکومت مکدونالد رویکار بود. و رهبران شوروي بر پایه مطالعاتی که از انگلستان داشتند؛ فکر میکردند که صورت حضور نظامی شان در افغانستان؛ انگلیس ها قطعات منظم خود را به آن کشور پیاده خواهند کرد از اینرو نیروهای نظامی خود را از افغانستان بیرون کشیدند که با بیرون رفتن قطعات نظامی شوروي از افغانستان؛ نیروهای نایب سالار غلام نبی خان نیز ناتوان گردیدند و چون غلام نبی خان عازم مزار شریف گردید از اینجانب تقاضا نمود تا تمام افغان هایی را که در تاجیکستان هستند؛ جمع آوری کرده و به قطغن انتقال دهم تا با نیروهای او بپیوندند. افغان های مقیم تاجیکستان جمع آوری شده و به قطعات منظم تنظیم و حاضر گردیدند تا با من به قطغن رفته و در صفوف نیرو های غلام نبی خان به طرفداری او؛ داخل جنگ شوند. مشکل کلان این قطعات منظم عدم موجودیت سلاح بود. و نیاز بیشتر آنها به داشتن اقلای یکی دو صد میل تفنگ و مهمات بود.

---

**فهمید که اصلاحات امان الله خان چقدر بی بنیاد است.** در اینجا شیر جان حرف نمی زند بلکه سردار رحیم جان حرف میزند و راز دل شیرجان و ممکن تعداد زیادی از مردم افغانستان را صادقانه ترجمانی میکنند چه بنظر من هم اجبار مردم به پوشیدن دریشی اروپایی و کلاه شاپو ، بستن نکتایی و زندگی به شیوه های غربی در سالهای ۱۹۲۰م هنوز بسیار پیش از وقت بود که چنین تحولات باید به عکس العمل مردم مواجه می شد.

<sup>۱۱</sup> قراریکه از زبان نزدیکان اعلیحضرت محمد نادرشاه شنیده شده؛ وی همین تصمیم را صادقانه داشته که امیر امان الله خان دوباره به افغانستان برگردد و زمام امور را بدست گیرد ولی هنگامیکه در میان مردم قبایل جنوبی و بزرگانی که از کابل به او پیوسته بودند؛ می نشیند و در مجالس بزرگ و جرگه های قومی و مردمی اشتراک میکند، می شنود که مردم عام افغانستان از اصلاحات و تحولاتی که امان الله خان در زندگی رسمی و شخصی مردم جبراً وارد کرده است؛ ناراض هستند و به هیچ وجه طرفدار روی لچی زنان، پوشیدن جبری دریشی اروپایی و کلاه شاپو و بستن نکتایی و برگذاری محافل رقص و خوشگذرانی نیستند و مانع تجدید چنین سلطنتی خواهند شد که اگر من هم عوض نادرشاه می بودم در برابر این همه دلایل موجه و اولویت نجات افغانستان؛ بر تصمیم خویش تجدید نظر میکردم.

<sup>۱۲</sup> قرار افواهاییکه من شنیده ام؛ شجاع الدوله خان چون یک قاتل حرفوی بود و امیر حبیب الله خان سراج الملت را در کله گوش لغمان به قتل رسانیده بود و به یقین کامل اینبار نیز وظیفه داشت تا سپهسالار محمد نادر خان را در فرانسه به قتل برساند. چون از یکطرف محمد نادر خان انسان زرنگ و آگاه و سیاستمدار بی همتا بود و از جانب دیگر برایش ثابت بود که قاتل امیر حبیب الله خان شهید همین شخص است، لذا توطئه را در برابر خویش حدس زده و خود را از چنین توطئه بی نجات داد.

<sup>۱۳</sup> همانگونه که در تبصره (۱۱۲) راجع به صداقت تصمیم اعلیحضرت محمد نادرشاه نسبت به بازگشت اعلیحضرت امان الله خان عرض کردم؛ عین تبصره را در باره اینکه به احتمال اغلب نایب سالار غلام نبی خان چرخي هم در تصمیم خود صادق بوده و بازگشت اعلیحضرت امان الله خان را آرزو داشته ولی با تماس با مردم شمال افغانستان که مثل مردم جنوب کشور دیگر تجدید چنین سلطنت تند رو را نمیخواستند؛ متوجه شده بود چنانکه خودش اقرار میکند : " ... مردم افغانستان دیگر نمی خواهند دنبال امان الله خان بروند و از وی (غلام نبی خان) با سرور و شادمانی حمایت میکردند. ... "

د پانو شمیره: له ۶ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکني د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له رليرو مخکې په خیر و لولۍ

در اولین فرصتی که نگارنده با این قطعات به ترمز رسیدم برای دیدن غلام جیلانی خان چرخي به تاشکند رفته و از وی تقاضای سلاح نمودم.

غلام جیلانی خان بعد از اینکه از مزار شریف بازگشت؛ بسیار پریشان و ناراحت بود و اظهار داشت که امان الله خان افغانستان را گذاشته و رفته است و قطعات نظامی شوروی هم به وطن شان فرا خوانده شده اند.

نگارنده به همراهی غلام جیلانی خان نزد (گرامانویچ) معاون قوماندان قوای شوروی در ترکستان رفتیم و از او خواهش کردیم تا چند نفر توپچی و سلاح را در اختیار نیرو های افغانی بگذارد ولی او این تقاضای ما را با قاطعیت رد کرد.

بعد از اینکه نیرو های غلام نبي خان پراکنده شدند او به شوروی برگشت و من (نگارنده این خاطرات) به تاشکند آمدم.

قبل از اینکه غلام نبي خان به ماسکو و برادرش غلام صدیق خان به جرمني برگردد همه با هم در یک منزل در شهر تاشکند سکونت داشتیم.

غلام نبي خان هنوز در سمت سفیر افغانستان در ماسکو بود و به ماسکو رفت و برادرش غلام صدیق خان که او هم در راس سفارت افغانستان در برلین قرار داشت به جرمني بازگشت. که وی بر علاوه امور سفارت افغانستان در برلین؛ برای خریداری اموال و ماشین آلات به این سو و آنسو سفر میکرد.

سردار محمد امین برادر اندر امان الله خان هنوز در مناطق هزاره جات بود و در حالیکه با هدایت الله خان والی امان الله خان در مزار شریف؛ بر ضد بچه سقاء یکجا فعالیت میکردند؛ هدایت الله خان به آنها خیانت نموده محل بود و باش و فعالیت آنها را به طرفداران بچه سقاء خبر داده و خود به قندهار رفت.

بچه سقاء عبدالرحمان فرزند داد محمد را نزد محمد امین فرستاد تا به آمدن به کابل دعوتش نماید ولی او و یارانش عبدالرحمان فرستاده بچه سقاء را غر غره (حلق آویز) کردند.

بعد از این حادثه سردار محمد امین میان قبایل جنوبی نزد محمد نادرخان رفت ولی اخیرالذکر به او توصیه نمود که افغانستان را ترک و به هندوستان برود و در آنجا غم صحت خود را بخورد که بعد از این تقاضا سردار محمد امین به پیشاور رفت و با همراهی میرزا عبدالحکیم خان نماینده تجارتي امان الله خان در آن شهر نزد قبایل وزیري و مسعود رفتند و اینبار علیه محمد نادرخان و انگلیس ها به فعالیت آغاز نمودند تا بالاخره انگلیس ها آنها را دستگیر کرده به رنگون مرکز برما فرستادند که آنها تا تأسیس پاکستان در آه شهر اقامت داشتند و در ۱۹۴۷ بعد از تأسیس پاکستان به کراچی آمدند و میرزا عبدالحکیم خان در همین جا وفات نمود.

محمد امین برای مدتها از صحنه سیاسی افغانستان دور بود ولی در هنگام بروز اختلاف بین افغانستان و پاکستان بر روی مسأله پشتونستان دوباره در صحنه تاریخ افغانستان ظاهر شد.

حکومت پاکستان به او تاج و تخت افغانستان را وعده کرد و محمد امین با کمک و حمایت پاکستان به یک سلسله اقدامات دست یازید ولی اقدامات نامبرده بی نتیجه ماند و بالاخره به لندن رفت و در همانجا رهل اقامت گزید. سالیان درازی در این کشور با زحمت و کار خود زندگی نمود بدون آنکه از حکومت انگلستان مستعفی نگردد. و همیشه به آرزوی بازگشت به افغانستان بسر برد.<sup>۱۴</sup>

در وقت شورش شنوار و جنگ بچه سقاء علیه کابل، غند های مسلح از مناطق قبایل مختلف افغانستان به حمایت امان الله خان به کابل اعزام گردیدند. قوماندانی غند مزار شریف را عبدالرحیم خان کوه دامنی فرزند سید آبادی کوه دامنی مربوط قبیله صافی کوهستان بر عهده داشت.<sup>۱۵</sup> که این غند بعداً با همه نیرو هایش تغییر سمت داده و به جانبداری بچه سقاء برخاست.

<sup>۱۴</sup> سردار محمد رحیم ضیایی در این یادداشت ها که در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نوشته شده مینویسد که محمد امین برادر اندر امان الله خان فعلا در لندن زندگی میکند. باید افزود که محمد امین مذکور در سال ۱۹۸۰م در لندن وفات شده و در همانجا به خاک سپرده شده است. خانواده امان الله خان که در روم زندگی میکردند فاتحه شانداري برای درگذشت او ترتیب نمودند که از کابل صرف جلال الدین طرزی (شوهر خواهر اندر او) رئیس تشریفات وزارت خارجه اعلیحضرت محمد ظاهر شاه هم در این مراسم فاتحه اشتراک نمود. محمد امین فرزند امیر حبیب الله خان سراج الملت است که از یک همسر صورتی او بنام تاج بخت از مردم هزاره و دختر ارباب دایزنگی هزاره جات بوده است. محمد امین مذکور خواهر و برادر سکه نداشت.

<sup>۱۵</sup> عبدالرحیم خان کوه دامنی امامی استاد خلیل الله خلیلی از قوم صافی کوهستان است که در زمان حکومت سقوی مرد بسیار صاحب نفوذ و قدرت بود. او در روزهای اول آمدن سقوی ها در کابل در استقرار حکومت سقوی در مزار شریف، میمنه و هرات نقش اساسی داشت و در ماه های اخیر سلطنت حبیب الله کلکانی به حیث نایب الحکومه و قوماندان عسکری ولایت هرات ایفای وظیفه میکرد که در همین آوان خواهر زاده اش خلیل الله خلیلی جوان؛ مرد پر قدرت سقوی در ولایت مزار شریف بود اما وقتی سپهسالار محمد نادر خان و برادرانش کابل را فتح کردند و رژیم جدید رویکار آمد؛ عبدالرحیم خان از نادر کسانی بود که از طرف نادر شاه مورد نوازش قرار گرفت و به رتبه نایب سالاری ارتقا کرد و در سمت خویش به هرات باقی ماند.

بعد ها وزیر فواید عامه افغانستان شد و در سال های ۱۹۳۸-۱۹۴۰ به حیث معاون صدارت افغانستان در وقت صدارت سردار محمد هاشم خان کار میکرد.

بچه سقاء نخست عبدالرحيم خان را به مزار شريف فرستاد تا از حملات احتمالي غلام نبي خان جلوگیری نماید ولي نبروهاي غلام نبي خان بسيار به سرعت شهر مزار شريف را تصرف و براي اينکه از پيشرفت عبدالرحيم خان جلوگیری شده باشد؛ به کوتل مرغاب به قومانداني جنرال محمد غوث خان<sup>۱۶</sup> که در زمان سلطنت امان الله خان قوماندان عسکري هرات بود؛ قوا اعزام گردید ولي زمانیکه قواي غلام نبي خان از مزار شريف به عقب نشيني آغاز و محمد غوث خان نیز ميدان جنگ را با بچه سقاء رها نموده به شوروي فرار نمود و با غلام نبي خان بپیوست. خانواده محمد غوث خان از فاميل هاي سرشناس کابل بودند.

پسر محمد غوث خان؛ محمد رسول خان<sup>۱۷</sup> مدت زيادی رئيس ضبط احوالات افغانستان و مرد طرف اعتماد سردار محمد هاشم خان صدراعظم بود و قرار اظهار بعضی ها؛ او به مردم افغانستان ضرر بيشمار رسانیده است. وقتي مقاومت شمال در هم شکست و حکومت سکوي بر اوضاع مسلط شد؛ بچه سقاء عبدالرحيم خان را نخست به ميمنه فرستاد تا در برقراري حکومت او فعاليت نماید و سپس به حيث مرد پرفردت سکوي در راس ادارات هرات برگزيده شد.

عبدالرحيم خان هنگامیکه شجاع الدوله غوربندي رئيس تنظيميه هرات و وزير عدليه بود؛ زیر دستش کار میکرد و با او مناسبات حسنه داشت. ازین رو چون وي به هرات رسيد اظهار داشت: " امان الله خان بازي را باخت است، و بچه سقاء هم مدت زيادي در کابل دوام نخواهد کرد زیرا او اعمال وحشتناکي را انجام مي دهد". وي به شجاع الدوله خان پيشنهاده نمود که يا در هرات بماند و يا هم هر جائي که ميل دارد برود.

قبل از مواصلت شجاع الدوله در هرات؛ سربازان آنجا به خاطر برخورد حيواني و تجاوز بر آنان اشخاص آتي را که با وي مناسبات خانوادگي داشتند به قتل رسانيدند و نور احمد فرزند سيد محمد خان بارکزي را قوماندان خود انتخاب کردند :

محمد ابراهيم خان نائب الحکومه هرات که قبلاً وزير عدليه امان الله خان بود با دو تن از دامادانش هر یک جنرال عبدالله خان قوماندان عسکري هرات و محمد صديق خان(او در مکتب حکام همصنفي نگارنده بود) اين کشتار به صورت قطع راه هاي مصالحه را با امان الله خان از بين برد؛ شجاع الدوله خان مجبور گردید از هرات به مشهد برود که در راه بالاي وي فير شد و کارتوسي بر کلاه او اصابت کرد و او از مشهد به ماسکو و از آنجا به لندن رفت اما حکومت انگلستان او را در ظرف بيست و چهار ساعت از انگلستان خارج نمود که پس از آن به برلين رفت و همکاری خود را با فاشيست هاي هتلري آغاز نمود.

میگویند تفنگچه یی را که به قول خودش با او امير حبيب الله خان را کشته بود؛ تا اخير زندگي با خود داشت که یک بار هم در محفل دوستانش اين تفنگچه را نشان داده و گفته بود: " خيلي متأسفم که به موقع با اين تفنگچه امان الله خان را نکشتم زیرا آنگاه در افغانستان (نظام جمهوري برپا مي شد) و تاريخ کشور مسير ديگري بخود مي گرفت." مناسبات وي با محمد نادر خان تا آخر زندگي اش خراب بود و او را خائن به مردم و وطن خطاب میکرد<sup>۱۸</sup> و میگفت که از روابط او با انگليس ها خير دارد البته شجاع الدوله تا آخرين روز هاي حياتش در جرمني زندگي داشت و در آوان جنگ جهاني دوم در اثر سکنه مغزي درگذشت.

هنگامیکه نبروهاي عبدالرحيم خان هرات را تصرف کردند؛ محمد نادر خان ۴۴ ساله در کابل پادشاه شد (۴ سپتمبر ۱۹۲۹) عبدالرحيم خان براي مدتي با وجود اعلان شدن پادشاهي محمد نادر خان در کابل؛ خود مختاري نسبي هرات را حفظ نمود و در شروع به محمد نادر خان بيعت ننمود زیرا او در اين اندیشه بود که اگر بتواند خود مختاري هرات را مانند زمان ( وزير يار محمد خان) حفظ نماید ولي محمد نادر خان که در آنوقت محمد نادرشاه بود و پادشاه افغانستان شده بود؛ تمایلات خود مختاري هرات را نپسندید و در برابر اين اندیشه عبدالرحيم خان؛ اقدامات جدي را آغاز نمود.

غلام جيلاني خان را که با غلام نبي خان مناسبات حسنه داشت؛ از تاشکند احضار نمود و هدايت داد که به هرات برود.

در اين وقت نگارنده اين خاطرات با غلام جيلاني خان در تاشکند بودم که هر دو وارد مرو شدیم ، او به طرف هرات رفت و من عازم عشق آباد گردیدم.

<sup>۱۶</sup> اسم اين شخص که با نبرو هایش در کوتل مرغاب می جنگید (محمد غوث خان) نيست بلکه (غلام غوث خان) است محمد غوث نام یکی از پسران او میباشد که از فارغ التحصيلان مکتب حکام کابل بود.

<sup>۱۷</sup> نام اين پسر غلام غوث خان (محمد رسول) نه بلکه (غلام رسول) است. غلام رسول خان رئيس ضبط احوالات در افغانستان آدم بسيار مشهور میباشد.

<sup>۱۸</sup> وا عجا که شجاع الدوله قاتل امير حبيب الله خان سراج الملت پادشاه افغانستان که ولینعمت او بود و به او خيانت کرد و آنهم چه خيانتی (قتل نفس) جرئت می کند که سپهسالار محمد نادر خان را خائن و نفر انگليس بگوید. محمد نادر خانی را که به یک اشاره اعليحضرت امان الله خان با لشکری بر فسون مجهز انگليس حمله کرد و شکستش داد و پوز انگليس را به خاک ماليد و استقلال افغانستان با زور شمير او بدست آمد.

عبدالرحیم خان می خواست دختر خود را به عقد نکاح غلام جیلانی خان در آورد ازین رو غلام جیلانی خان تمام سرمایه خود را به عبدالرحیم خان انتقال داد که هدف پنهانی غلام جیلانی خان این بود که عبدالرحیم خان را تشویق کند تا در هرات؛ مرکزی را به منظور گسترش دیموکراسی در افغانستان ایجاد نماید ولی به این نیت خود موفق نگردید زیرا عبدالرحیم خان؛ نادرشاه را به رسمیت شناخت و اقتدار خود را در هرات حفظ کرد تا آنکه نزد نادر شاه مقام گرفت، و به کابل خواسته شد و از طرف سردار محمد هاشم خان صدراعظم (برادر نادر شاه) به سمت وزیر فواید عامه منسوب گردید بالاخره در زمان شورش صافی زندانی گردید ولی پس از مدتی آزاد گردید و در خانه خود وفات نمود.

هنگام عملیات محمد نادر خان علیه کابل؛ هسته اساسی نیرو هایش را از ملیشای انگلیسی و جنگجویان قبایل جنوبی کشور تشکیل داده بود که لباس افغانی پوشیده بودند.<sup>۱۹</sup>

محمد نادر خان قبل از حمله به جنگجویان وعده نموده بود که چون شهر کابل تصرف شود آنرا برای سه شبانه روز در اختیار ایشان خواهد گذاشت تا غارت کنند که محمد نادر خان به قول خود وفا کرد و شهر برای سه شبانه روز مورد تجاوز و غارت قرار گرفت.

به قول شاهدان عینی از غارت و تجاوز قوای محمد نادر خان آنقدر خسارات را شهر کابل و شهریانش متحمل شدند که به تناسب دوره سقوی به مراتب بیشتر بود.

محمد نادرخان وقتی کابل را تصرف نمود اعلام داشت که پادشاه افغانستان را؛ جرگه بزرگ ملی (لویه جرگه) تعیین خواهد کرد مگر تمام به اصطلاح انتخابات آزاد نمایش مسخره ای بیش نبود و در پی این جرگه که به تاریخ ۱۴ سپتمبر ۱۹۲۹م منعقد شده بود؛ محمد نادرخان ۴۴ ساله، بحیث شاه افغانستان انتخاب شد.<sup>۲۰</sup>

بچه سقا به طرف شمالی گریخت و تلاش هاییکه برای دستگیری وی صورت گرفت؛ بی نتیجه ماند تا آنکه نادر شاه هیأتی را نزد بچه سقا فرستاد تا او را برای تسلیم شدن تشویق نمایند البته نادرشاه قرآن مجید را که در آن سوگند نامه بی نوشته بود؛ توسط هیأت یادشده به بچه سقا فرستاد که در این تعهدنامه زندگی وی از طرف شاه تضمین شده بود. بدین صورت بچه سقا تسلیم در محبس ارگ محبوس شد. اما چندی نگذشت که طبق هدایت محرمانه محمد نادرشاه در یک قسمتی از ارگ حریقی رخ داد و طرفداران بچه سقا را به اتهام این کار دستگیر کردند که گویا می خواستند زمینه فرار او را مساعد سازند.

بچه سقا و همکاران نزدیک او؛ شیر جان وزیر دربار، حمیدالله برادرش، سید حسین وزیر حربیه، ملک محسن والی کابل، محمد محفوظ رئیس اکمالات عسکری و چند تن دیگر به دار آویخته شدند.

بعد از اعدام بچه سقا و همکارانش؛ قبایل کوهدامن علیه محمد نادرشاه قیام کردند که مهر دل خان سپهسالار بچه سقا و عمرا خان؛ در راس قیام قرار داشتند.

قوای عسکری به قوماندانی عبدالوکیل خان علیه آنان اعزام شد. (عبدالوکیل خان قوماندان قوی نورستان الاصل بود) قیام کنندگان او را کشتند و محمد نادرشاه مجدداً به شیوه تجربه شده خودش در جهت ارتقای روحیه افراد جنگی متوسل شد و به آنان وعده داد که با تسخیر کوهدامن؛ آنرا چپاول و غارت کنند.

قیام سرکوب شده و رهبران آن به شمول مهر دل سپهسالار سقا اعدام شدند.

هنگام قیام کوهدامن؛ عبدالرحمان لودین سابق شاروال کابل(رئیس بلدیة) آگاهانه ابلاغیه هایی را صادر می کرد که در شهر کابل بی نظمی و پراگندگی ایجاد شود و از سویی؛ از نادرشاه تقاضا مینمود تا جهت دفاع شهر کابل و گزند شورشیان؛ به باشندگان کابل سلاح توزیع نماید. البته پروگرام اصلی لودین این بود تا اهالی را مسلح سازد و در قدم اول خود نادرشاه را از بین ببرد ولی نادرشاه به خاطر اینکه میدانست عبدالرحمان لودین از مخالفین انگلیس و از طرفداران امان الله خان است؛ پیشنهاد او را به دیده تردید نگریسته و از جانب دیگر اداره جاسوسی انگلیسها که فعالانه نادرشاه را در گرفتن قدرت و تعقیب طرفداران امان الله خان یاری میرساند؛ این مطلب را می دانست.

شایع بود که قبلاً کتابچه های یادداشت حاوی نظریات انقلابی و اشعار مترقی و انتقادی و نوشته های تاریخی عبدالرحمان لودین؛ دزدی شده بود که همین اسناد بهانه بی به دست داد تا نادرشاه بعد از سرکوبی قیام کوهدامن؛ او را محبوس و در ماه جون سال ۱۹۳۰م در محوطه باغ قصر دلکشا چندواری نماید. این یادداشت های لودین (یکی

<sup>۱۹</sup> سردار محمد رحیم ضیایی در اینجا میگوید هنگام : در عملیات محمد نادر خان علیه کابل؛ هسته اساسی نیرو هایش را ملیشای قبایلی انگلیسی و جنگجویان قبایل جنوبی تشکیل می داد که لباس افغانی پوشیده بودند. اول عرض کنم که عملیات سپهسالار محمد نادر خان علیه کابل نبود بلکه برای نجات کابل بود و اینرا همه خلق الله میدانند. اگر سردار میگفت که محمد نادر خان برای نجات کابل از دست سقوی اقدام نمود؛ مطلبش قابل قبول و جایی برای سوال باقی نمی ماند.

دوم اینکه سردار جنگجویان قبایلی را که برادران پشتون ما افغانها بودند انگلیسی میخواند که به هیچ عقل سلیم برابر نمی آید. سوم میگوید که این جنگجویان قبایلی لباس افغانی پوشیده بودند ! کدام لباس افغانی ؟؟ لباس ما یا لباس آنها کدام فرق نداشت و ندارد !!!!! با تمام دوستی و احترامیکه به سردار عزیزم دارم این اظهارات او را دور از حقیقت و ارزش تاریخی میدانم.

<sup>۲۰</sup> در این پراگراف سردار؛ دو اتهام مهم و خطرناک را بر سپهسالار محمد نادر خان وارد میکند که به نظر من هر دو چندان قابل قبول نیست.

از مترقی ترین رجال دوران) خودش و مبارزه ضد استبداد؛ همین اکنون نزد حافظ نور محمد کهگدای رئیس دفتر شاهي موجود است.<sup>۲۱</sup>

نادر شاه املاک و دارائی های قیام کنندگان کوه دامنی را به خان های قبایل جنوبی بخشید. آنها بر علاوه زنان مردم را هم به اسارت گرفتند، لکن هنگامی که می خواستند اموال غارت شده و زنان اسیر را از منطقه وردک عبور دهند، مردم وردک به آنها اجازه عبور ندادند و اعلام داشتند که غارت ناموس ننگ تمام افغان هاست و زنان کوه دامنی به خانواده های شان برگردانده شدند.<sup>۲۲</sup>

---

<sup>۲۱</sup> در این پراگراف سردار دو اتهام مهم و خطرناک را بر سپهسالار محمد نادر خان وارد میکند که به نظر من هر دو نا وارد و دور از حقیقت به نظر میرسد.

اول - در حصه تجاوز به مردم کابل و غارت اموال شان؛ شاهدان عینی که من می شناسم و از زبان آنها شنیده ام که چنین نبوده و قوای سپهسالار محمد نادر خان زیر نظر و سوق و اداره خودش و برادرانش هرگونه امنیت کابل و مردم آنرا رعایت نموده بودند. چنانچه شاهدان عینی من؛ پدر میرزا سلطان احمد خان منشی حضور امیر حبیب الله خان و نماینده اعلیحضرت امان الله خان غازی در سفارت اتحاد جماهیر اشتراکیه شورانیه (شوروی) وقت بود و همچنین برادر بزرگ من جناب داکتر عبدالحکیم نوری مامور انوقت وزارت امور خارجه و دو کاکای بزرگوار اینجانب هر کدام لعل محمد خان حاکم و باز محمد خان تاجر که همه؛ با وجودیکه از فرق سر تا ناخن پا؛ طرفدار شخصیت امان الله خان بوده اند و نادرخان را به نظر بد می دیدند؛ اجرای چنین اعمالی را از طرف قوای سپهسالار محمد نادرخان رد میکردند؛ البته در یک جنگ و زد و خورد؛ نان و حلوا بخش نمی شود و ممکن است بعضی ها متضرر شده باشند که این حالت در همه کشورها و حالات استثنائی رخ داده است ولی اینکه سپهسالار محمد نادر خان امر داده باشد که کابل را چور کنید؛ از عقل سلیم بدور می نماید و از جانب دیگر سردار محمد رحیم ضیایی نویسنده این خاطرات از شاهدان عینی خود نام نبرده !!

دوم - انعقاد جرگه بزرگان کابل در قصر "سلام خانه" ارگ شاهی بکلی درست و حقیقت دارد. و تعدادی از مردم و کلان شوندهگان کابل که پدر و کاکا های اینجانب هم در آن جمله بوده اند برای نجات کابل و مردم آن از شر خانه جنگی و بی ثباتی بیشتر و عدم باور به آمدن مجدد امان الله خان و مخالفت با تغییرات و اصلاحات او به نادر شاه بیعت نموده اند.

ببینید چند نفر جوان روشنفکر و دریشی پوش کابل باشندگان آن شهر و ملت افغانستان نبودند و نیستند. باشندگان کابل و شش گروهی آن و همه نقاط افغانستان همه همین پیراهن و تنبان و لنگی پوشان بودند که به هیچصورت حاضر نبودند دریشی کنند و کلاه شاپو به سر گذارند. و زن ها همه موافق نبودند که پولیس چادری شان را از سر شان با چنگک بدر کند. پس من فکر میکنم با عقل و دانش این انتخاب را نموده اند و نادر شاه را به پادشاهی برگزیده اند.

<sup>۲۲</sup> اگر چنین چیزی واقعیت داشته باشد این حرکت مردم وردک افتخار جاویدانی برای تمام مردمان وردک افغانستان می باشد. و این خود گویای آنست که نباید یک قوم را بصورت کل برای ارتکاب گناهی و یا جنایتی محکوم کرد

---

د پانو شمیره: له ۱۰ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولۍ

امیر حبیب الله خادم دین رسول الله (\*۱)  
معروف به حبیب الله کلکانی یا بچه سقو  
پادشاه افغانستان (جنوری ۱۹۲۹ – سپتمبر ۱۹۲۹)  
دارای دو همسر بوده است

---

از همسر اولی «بی بی سروری» ملقب به «بی بی سنگری» دختر خواجه خان گل خان کلکانی.  
از این وصلت یک دختر به نام (صدف) بدنیا آمده (\*۲)  
و از همسر دومی «بی بی جان» دختر سردار امیر محمد خان از تبار محمد زایی فرزندی بدنیا نیامده است.  
این همسر نامبرده بعد از سقوط و اعدام امیر حبیب الله، با عبدالرشید خان الکوزایی قندهاری ازدواج نموده و از وی صاحب  
شش فرزند شده است

(\*۱)  
اسم پدر حبیب الله کلکانی (امین الله) است. امین الله صاحب سه همسر بوده، از همسر اول فرزندی بدنیا نیامده و از همسر  
دوم جز دختر پسری نداشت. ولی از همسر سوم صاحب دو فرزند شد بنام های (حبیب الله) و (حمیدالله) که همین حبیب الله به  
پادشاهی افغانستان رسید.  
(\*۲) وقتی بعد از سقوط سلطنت کلکانی و اعدام حبیب الله و تعدادی از وزرایش خانواده نزدیکش به شمول بی بی سروری  
همسرش و (صدف) دختر یک ساله اش همه زندانی شدند، بی بی سروری در زندان دخترک دیگری را که از خانمی در زندان  
تولد شده بود و مادر نمیخواست نگاه اش دارد، فرزندی گرفت و نام او را (شاه گل) گذاشت.  
این خانواده بیست و یک سال در زندان بودند و در سال ۱۹۵۱ از طرف سپهسالار شاه محود خان به وساطت ملک محمد خان  
برادر بی بی سروری که در ارگ مصروف خدمت بود، آزاد شدند و اجازه یافتند در شهر مزار شریف اقامت کنند. در این سال  
هنگام آزادی از زندان (صدف) ۲۲ ساله و (شاه گل) ۲۱ ساله بود.  
در سال ۱۹۵۹ هنگام سفر اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به مزار شریف که استاد خلیل الله خلیلی هم افتخار همراهی شان را  
داشت، به اثر وساطت استاد مرحوم همه خانواده حبیب الله کلکانی مورد عفو دایمی قرار گرفتند و منبعد می توانستند به هر  
جایی از افغانستان که خواسته باشند سفر نموده و اقامت گزینند، ولی آنها دوام اقامت در مزار شریف را ترجیح دادند. در همین  
وقت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه قطعه زمینی را در آن شهر به ایشان اهدا نمودند.  
این معلومات ها از جناب محمد اکبر خسر بره حبیب الله کلکانی که امروز هم (۲۰۱۰م) حیات دارند و ۱۰۵ ساله میباشند.  
بدست آمده است.  
از همه خوانندگان عزیز تقاضا دارم هرگاه معلوماتی بیشتر و مؤثق تری در باره بازماندگان امیر حبیب الله خان کلکانی و  
اسمای آنها داشته باشند به آدرس ایمیل اینجانب فرستاده ممنون سازند.

spineghar@gmail.fr

ادامه دارد